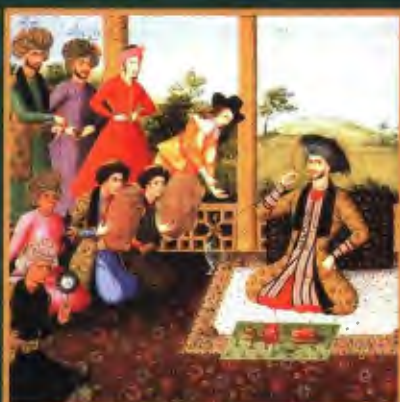


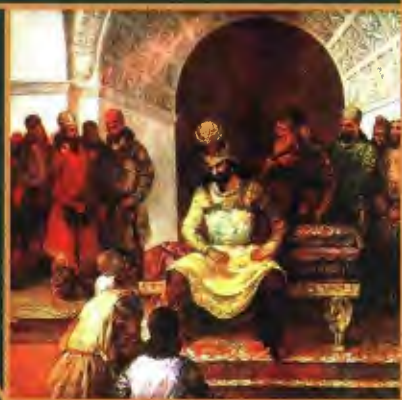


مؤسسه انتشارات نگاه

آن روی سکه

(پژوهشی در تاریخ‌نگاری ایران)

عباسقلی غفاری فرد



آن روی سگه

غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۳۵ -
آن روی سکه: (پژوهشی در تاریخ‌نگاری ایران)

عباسقلی غفاری فرد.

تهران: نگاه، ۱۳۹۶

۳۸۴ ص؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

ISBN: 978-600-376-259-6

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

تاریخ‌نویسی - ایران

Historiography - Iran

۱۳۹۶ ۷۲/۹۵۵ DSR ۹۰/غ۷آ۸

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۳۶۹۶۹

آن روی سگه

(پژوهشی در تاریخ نگاری ایران)

عباسقلی غفاری فرد

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی
واحد تهران مرکزی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

عباسقلی غفاری فرد

آن روی سکه

پژوهشی در تاریخ نگاری ایران

ویرایش: دفتر انتشارات نگاه
صفحه‌آرایی: احمد علی پور
طراحی جلد: فرشید خالقی

چاپ اول: ۱۳۹۶، شمارگان: ۵۰۰ نسخه
لیتوگرافی: اطلس چاپ - چاپ: رامین

شابک:

۹۷۸-۶۰۰-۳۷۶-۲۵۹-۶

حق چاپ محفوظ است.



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: انقلاب، خ. شهدای ژاندارمری،
بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ. ۶۳، طبقه ۵
تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷



[Telegram.me/newsnegahpub](https://t.me/newsnegahpub)



negahpublisher@yahoo.Com



[Instagram.com/negahpub](https://www.instagram.com/negahpub)



negahpub.com

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۹
تاریخ نگاری.....	۲۵
چیزیستی تاریخ.....	۲۵
سودمندی تاریخ و نگاه به آن در گذشته و اکنون.....	۲۶
تکرار تاریخ.....	۳۰
شیوه ها.....	۳۲
انسان موجد تاریخ و خود نخستین موضوع آن.....	۴۳
شیوه تاریخ نگاری در ایران.....	۴۸
پیامدها.....	۵۳
نمونه هایی از تاریخ نگاری.....	۵۸
مورخ درباری.....	۵۸
بیهقی.....	۵۹
اسکندر بیگ.....	۷۲

- ۷۸..... خواجهگی اصفهانی
- ۸۳..... وحید قزوینی
- ۹۳..... مؤید معبد - مرشد طریقت
- ۹۳..... دو خاندان
- ۹۳..... ساسان مؤید
- ۹۵..... شیخ صفی الدین
- ۹۹..... تبارسازی
- ۱۱۲..... مؤید - قزلباش
- ۱۱۲..... دو پایه استوار دو شهریار
- ۱۱۳..... تنسر
- ۱۱۵..... گرتیر
- ۱۱۷..... پیامدهای زیانبار رویکرد مؤیدان
- ۱۲۲..... قزلباش
- ۱۲۷..... قبایل قزلباش
- ۱۳۲..... شیخ جنید و اهل اختصاص
- ۱۴۱..... خشونت پروری مایه تباهی منش
- ۱۴۳..... تجمل پرستی و بی پروایی به دانش و ادب
- ۱۴۳..... دوگانگی
- ۱۴۴..... تجمل پرستی ساسانی
- ۱۵۶..... تجمل پرستی صفویه
- ۱۵۹..... دانش و ادب صفوی

شیوخ بلند پرواز.....	۱۸۸
از شیخ صفی تا شاه اسماعیل یکم.....	۱۸۸
شیخ صفی الدین.....	۱۸۸
شیخ صدرالدین موسی و ملک اشرف چوپانی.....	۱۹۱
خواجه علی و امیر تیمور گورکان.....	۱۹۴
شیخ ابراهیم، اسکندر و جهان شاه قرا قویونلو.....	۱۹۶
شیخ جنید، جهان شاه قرا قویونلو و شروان شاه.....	۱۹۷
شیخ حیدر، سلطان یعقوب و شروان شاه.....	۲۰۱
سلطان علی و رستم بیگ آق قویونلو.....	۲۰۶
اسماعیل، شروان شاه و سلطان الوند.....	۲۰۷
اردشیر بابکان - اسماعیل صفوی.....	۲۱۰
دو پایه گذار پادشاهی.....	۲۱۰
اردشیر بابکان.....	۲۱۱
اسماعیل صفوی.....	۲۳۰
شاه پیمان شکن.....	۲۳۷
معمار برجسته سلسله.....	۲۳۷
سخت کُشی.....	۲۳۷
مادر کُشی.....	۲۴۰
برادر کُشی.....	۲۴۱
مهمان کُشی.....	۲۴۳
موجبات پناهندگی بایزید به شاه تهماسب.....	۲۴۴
پناه دادن شاه تهماسب به شاهزاده بایزید.....	۲۴۶
شاهزاده بایزید در قزوین.....	۲۴۹

- ۲۵۰مقدمات تحویل شاهزاده بایزید به فرستادگان عثمانی
- ۲۵۲بازداشت شاهزاده بایزید و تحویل او به فرستادگان عثمانی
- ۲۵۴پاداش پیمان شکنی شاه تهماسب
- ۲۵۵انتقادات از پیمان شکنی شاه تهماسب
- ۲۵۵توجیهات شاه تهماسب و خوشامدگویان
- ۲۶۱انوشیروان دادگر - شاه عباس بزرگ
- ۲۶۱مرده ریگ تاریخ
- ۲۶۳انوشیروان
- ۲۶۳چالش‌ها بر سر پادشاهی انوشیروان
- ۲۷۳شاه عباس بزرگ
- ۲۷۴چالش‌های پادشاهی شاه عباس یکم
- ۲۷۸خونریزی‌های شاه عباس یکم
- ۲۸۴خام خواران شاه عباس بزرگ
- ۲۸۵به سیخ کشیدن و پاره پاره کردن افراد
- ۲۸۶باورمندی از گونه باور شاه عباس بزرگ
- ۲۹۰«بدعت راهبند»؟ بازنگری روابط میان ایران و آسیای میانه در سده ۱۷
- ۲۹۰آر. دی. مک چسنی
- ۳۴۱کتاب شناسی
- ۳۵۷نمایه همگانی

پیشگفتار

اگر چه پنجاه و سه سال پیش با تاریخ آشنا شدم، اما چهل و پنج سال است که که یک سره تاریخ می‌خوانم و چهل سال است که به آموزش و آموختن تاریخ پرداخته‌ام. روشن است که در این سال‌ها، در کنار تاریخ گزارشی (روایی) برخی زمینه‌های چرایی و چگونگی در تاریخ (فلسفه تاریخ) را هم در اندازه دریافت خود آزموده‌ام و به روشنی می‌گویم که به ژرفای آن پی نبرده‌ام. بنابراین، مرا با فیلسوفان کاری نیست؛ چه دریافت گفته‌ها و نوشته‌های آنها نیازمند ذهن ریاضی است و من دارای چنین اندیشه‌ای نیستم و داوری‌هایم نیز نسبی است، زیرا همان طور که برخی از تاریخ نگاران گفته‌اند یک نفر به تنهایی هرگز نمی‌تواند به همه حقایق دست یابد، اما بی‌گمان تحلیل‌هایی که انجام می‌دهد برآمده از تمایلات و از اندیشه‌های اوست^۱. اگر این سخن را بپذیریم، باید بگوییم که هیچ یک از اندیشمندان و فیلسوفان هرگز به تنهایی به حقایق دست نیافته‌اند. اما این دیدگاه نباید پژوهشگران و دل‌بستگان تاریخ را از کوشش پیوسته و خستگی‌ناپذیر بازدارد. تاریخ و فلسفه آن پر است از نام‌های بزرگان و اندیشمندانی چون اگوست کنت^۲، ولتر^۳، منتسکیو^۴، اشنینگلر^۵، توین‌بی^۶، هردر^۷، ویکو^۸، هورکهایمر^۹، روسو^{۱۰}، توپلیه^{۱۱}، ژاسپر^{۱۲}، مارکوزه^{۱۳}.

۱. آبتن، ۱۳۸۰، ط.

2. Auguste Comte

4. Montesquieu

6. Toynbee

8. Vico

10. Rousseau

12. Jaspers

3. Voltaire

5. Spengler

7. Herder

9. Horkheimer

11. Tücher

13. Marcuse

فوکو^۱، پوپر^۲، توکوویل^۳، کی‌یرکگارد^۴، هابرماس^۵، رانکه^۶، هوسرل^۷، هایدگر^۸... و مکاتبی مانند عرفان‌گرایی، اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم)^۹، مشیت‌گرایی (پرویدنشیالیسم)^{۱۰}، تجربه‌گرایی (اکسپریمنتالیسم)^{۱۱}، ارتباط‌گرایی (رلاتیویسم)^{۱۲}، برون‌گرایی (اُپزکتیویسم)^{۱۳}، نوگرایی (مدرنیسم)^{۱۴}، فرانوگرایی (پست مدرنیسم)^{۱۵}، تأویل‌گرایی (هرمنیوتیک)^{۱۶}، ساختارگرایی (استراکچرالیسم)^{۱۷}، فراساختارگرایی (پست استراکچرالیسم)^{۱۸}، شکستن اندیشه تخصص‌گرایی در تاریخ و گذر از سد ثنوری زدگی در تاریخ (مکتب آنال)^{۱۹}... اینان برای اندیشمندان و دانشمندان سخن گفته‌اند و آنها را جز همان بزرگان، به سختی درمی‌یابند. برای عوام‌هایی نه به معنی بیگانه با خواندن و نوشتن و پژوهش، بلکه ناتوان از دریافت اندیشه‌های ژرف. مانند من باید به زبانی ساده‌تر نوشت. امام محمد غزالی، در کتاب کیمیای سعادت، انگیزه خود از نوشتن این کتاب را درخواست عوام برای دریافت بهتر و روشن‌تر دیدگاه‌های خویش اعلام کرده و این سادگی را در زبان پارسی، و پیچیدگی را در زبان عربی جسته و گفته باید «قلم نگاه داریم از عبارات بلند و مغرق و معانی باریک و دشوار؛ تا فهم عوام آن را دریابد».^{۲۰}

متأله بزرگ روزگار شاه عباس اول، ملاصدرا، یک شب پدر پدرنش میر داماد را در خواب دید و به او گفت: «مردم مرا تکفیر کردند و شما را نکردند با اینکه مذهب من از مذهب شما خارج نیست علت چیست؟» میر داماد پاسخ داد: «من مطالب حکمت را چنان نوشته‌ام که علما از فهم آن عاجزند و غیر اهل حکمت کسی آنها را

- | | |
|---------------------|------------------------|
| 1. Foucault | 2. Popper |
| 3. Toqueville | 3. Kierkegaard |
| 5. Habermas | 5. Ranke |
| 7. Husserl | 7. Heidegger |
| 9. Positivism | 9. Providentialism |
| 11. Experimentalism | 11. Relativism |
| 13. Objectivism | 13. Modernism |
| 15. Post Modernism | 15. Hermeneutic |
| 17. Structuralism | 17. Post Structuralism |
| 19. Annales | |

نمی‌تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و به نحوی بیان نمودی که اگر ملاً مکتبی کتاب‌های تو را ببیند مطالب آن را می‌فهمد و لذا تو را تکفیر کردند و مرا ننمودند.^۱»

شاید پرسیده شود، آن گاه که ژرفای سخنان بلند در نمی‌یابی، چون است که به پژوهش و جستجو در تاریخ نگاری و دریافت چرایی و چگونگی آن پا می‌فشاری و می‌خواهی در این باره کتاب بنویسی؟ پاسخ این است که چهار دهه از بهترین روزهای زندگانی‌ام را با تاریخ‌همنشینی کرده‌ام. خوشی‌های گشت‌وگذار در دشت‌های سرسبز و کوه‌های بلند پر برف، پرواز عقاب با بال‌های گشوده در دامنه آن کوه‌ها؛ آسایش روان از شنیدن آواز دلنشین پرندگان، زمزمه جویبار، تماشای آسمان آبی و مهتاب نقره فام، شکوفایی غنچه‌های بهاری و سرخی و زردی برگ‌های پاییزی، سیر و سفر در روستاها و شهرها و کشورها؛ آرامش و لذت بردن از دور هم بودن در کنار خانواده، خویشان، دوستان؛ سود جستن از «خواب‌نوشین بامداد رحیل»^۲ دلدادگی، دلبری... را بهای تاریخ کرده‌ام. پس این متاع را به بهای گرانی خریده‌ام. اکنون نباید از این خرید خود سودی ببرم؟ آیا این زیان بزرگی در سوداگری نیست؟ اگر چهار دهه به گردآوری دارایی و خواسته و به دست آوردن جایگاه جاه‌طلبانه برخاسته بودم، در این راستا کامیاب نمی‌شدم؟ پس باید از رنج‌ها و از خودگذشتگی‌های این روزگار سود جویم و اندوخته‌ای فراهم آورم تا به روشنی راه تاریخ، همان راهی که سرانجامش رهایی و رستگاری است، کمکی - هر چند بسیار اندک - بنمایم. نمی‌توان در برابر هزینه سنگینی که از گنجینه زندگانی، در درازای چهار دهه یادگیری و یاد دادن، برای تاریخ پرداخت شده، سودی طلب نکرد. بنابراین، بی‌انصافی نیست که من هم درباره تاریخ نگاری و چرایی و چگونگی (فلسفه) آن، در اندازه خودم و به زبان ساده؛ آن چنان که خود دریافته‌ام، اندیشه‌هایی را آشکار کنم. هر هنرمند و پیشه‌وری هم که چهار دهه در شاخه‌ای که به مطالعه و پژوهش نیازی ندارد، به کار بپردازد، خود را کارشناس آن هنر و آن پیشه می‌داند و دیگران هم تا اندازه‌ای به او حق می‌دهند. من

۱. سیوری، ۱۳۶۶، صص ۱۹۵-۱۹۶.

۲. مصرعی از سعدی، شاعر بزرگ ایران.

هم اندیشه‌های خود را آشکار می‌سازم. اگر خواننده، آن را درست بیابد می‌پذیرد و اگر به درستی و راستی آن بدگمان باشد، به سادگی از آن چشم می‌پوشد؛ هرچند همین چشم‌پوشی هم می‌تواند انگیزه بیشتری برای پژوهش و بررسی در او بیافریند. اگر من از دستاورد چهار دهه تدریس و پژوهش خود سود نجویم، با دیدگاه‌های بیگانگانی که «فرصت طلبی، زیرکی سیاسی، اطوار فریبنده، و فقر شایستگی» را از ویژگی‌های بسیار برجسته ایرانی می‌دانند، چگونه کنار خواهیم آمد؟ آیا این دیدگاه‌ها را غرض آلود و دشمنانه خواهیم پنداشت، یا در درستی آن خواهیم اندیشید؟ آنها را آمیخته با سرشت ایرانی‌ها خواهیم پنداشت و یا به این نتیجه خواهیم رسید که در گذر زمان و در درازای لشکرکشی‌ها و کشتارها و استبداد بی‌پایان دستگاه‌های فرمانروایان، عافیت جویی و جان بدر بردن، آن ویژگی‌ها به ایرانیان تحمیل شده؟ اگر تنها به خواندن و پذیرفتن گزارش‌های تاریخی «این روی سکه» بسنده کنم، از داوری درست دور خواهم شد، و اگر در اندازه توانم به خواندن و پژوهش در گزارش‌های تاریخی «آن روی سکه» پردازم، به اندیشه‌های سودمندی دست خواهم یافت که برای پویایی و پیرایش افسانه‌ها و دروغ‌های تاریخ، سخت بایاست و اگر باور داشته باشیم که ایستگاه پایانی تاریخ، رستگاری است، چنین رویکردی می‌تواند انگیزه‌ای برای هر پژوهشگر تاریخ و تاریخ نگار فراهم آورد.

در فرایند چنین اندیشه‌ای بود که بیشتر به خواندن نوشته‌های مورخان پرداختم که به زبانی ساده تر از زبان فیلسوفان سخن می‌گویند و عوام‌هایی مانند من را از راهی کوتاه و هموار، نه مانند راه‌های پرپیچ و خم رازآلود فلسفی، زودتر به مقصد می‌رسانند. از این میان با خواندن کتابی نازک اما بسیار پربار و ساده در راستای فهم تاریخ برای عوام‌ها، از خود پرسیدم، از این چهار دهه تلاش و کوشش و همنشینی با تاریخ چه سودی برده‌ای؟ آیا تنها یاد گرفته‌ای از جنگ‌ها و خونریزی‌ها، برآمدن و برافتادن فرمانروایان، پیشرفت و پسرفت مردمان و کشورها سخن بگویی؟ آیا از سرشت آدمی چیزی یافته‌ای که از دریافت رهگذری عادی در این راستا، بی آن که کتبی بگشاید، بیشتر باشد؟ آیا به چیزی دست یافته‌ای که بتواند روشنگر جایگاه کنونی و رهنمون داوری‌ها و منش‌های ما باشد؟ آیا بر الگویی دست یافته‌ای که

بتواند پایهٔ پیشگویی کارکردهای ما و سرنوشت کشورها در آینده باشد؟ آیا راستی ممکن است تاریخ بی معنی باشد؟^۱

نه؛ تاریخ بی معنی نیست و اتفاقاً بسیار هم پرمعنی است. اما برای دریافت آن، بیش از خواندن و پژوهیدن و جستجو، از خودگذشتگی می خواهد. پاکی و بی آلاشی می خواهد:

ته که ناخوانده ای علم سماوات
ته که نابرده ای ره در خرابات
ته که سود و زیان خود نزانی
به یارون کی رسی هیهات هیهات^۲

سادگی و ساده زیستی، چشم پوشی از دارایی ها و وابستگی ها می خواهد:

دل عاشق به پیغامی بساجه
خمارآلوده با جامی بساجه
مرا کیفیت چشم تو کافیت
قناعتگر به بادامی بساجه^۳

به یک سخن، عشق می خواهد. بی عشق نمی توان کار کرد. آواز خوانی که بی عشق می خواند، راستی را آواز نمی خواند، ادای آوازخوانان را در می آورد؛ هنرمندی که به هنرش عشق نمی ورزد، نقش هنرمند را بازی می کند؛ ادیبی که عاشق شعر و ادبیات نباشد، پیرو ناآگاهی است که دنبال بزرگان شعر و ادب راه می رود و بدون راهنمایی آنها نمی تواند در عرصهٔ ادبیات یک گام بردارد... مورخی که عاشق نباشد، ذهنش از انبوه گزارش های راست و ناراست مورخان گذشته انباشته است و مانند طوطی به بازگویی آن اندیشه های پرازد، بی آن که در زشتی و زیبایی، درستی و نادرستی، زمختی و نازکی، سستی و استواری، با معنایی و بی معنایی آن بیندیشد. باری گفتگوی بیشتر در این باره در بخش تاریخ نگاری انجام خواهد گرفت. آن چه در

۱. نگاه کنید به ویل دورانت، ۱۳۵۸، ص ۳.

۲. باباطاهر، ۱۳۷۱، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۶۰.

این پیشگفتار باید یادآوری کنم، این است که من برای دریافت پایگاه پایانی تاریخ، راهی هموار و روشن تر از رهایی و رستگاری نمی بینم؛ هرچند این رهایی و رستگاری هرگز به طور کامل تحقق نخواهد یافت، زیرا موضوعی نسبی است و نه مطلق. دوگانگی (تضاد) در سرشت آدمی و در آفرینش طبیعت، ناگزیر است. تابستان بدون زمستان، خوشی بدون اندوه، دادگری بدون ستمگری، مهربانی بدون سنگدلی ... هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت. آرمان شهر (اُتوپیا یا مدینه فاضله) جایی است که در آن منش های نیک، (فضایل) بر منش های بد (رذایل) برتری نسبی می یابد. منش نیک از آن رو برتری دارد که سرشت و نهاد آدمی با کارهای پسندیده و منش نیک بیشتر سازگار است تا با منش بد و کارهای ناپسند. چنان که گفته اند، منش بد انسان را نابود می کند و منش نیک انسان را خوشبخت می سازد. کمال و شرف انسان نشانه حقیقت آدمی است.^۱

به هر روی، نوشته های این کتاب، گزارشی کوتاه و گزیده از تاریخ نگاری در ایران است با رویکردی خرده گیرانه. خرده گیرانه از آن رو که بیشتر مورخان به یک روی سکه پرداخته، و چند سویه، و در صورت امکان همه سویه، به بررسی داده ها نپرداخته اند. در این روی سکه، سخنان نادرست، با انگیزه های گوناگون، بسیار گفته و نوشته شده است. از همین رو شاید هر تاریخی ارزش خواندن نداشته باشد و کار به سرگشتگی بکشد. پس باید در پی شیوه ای بود که دستاوردی برای رهایی و رستگاری همراه داشته باشد:

دلانزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد
به زیر آن درختی رو که او گل های تر دارد
در این بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران
به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد
نه هر کلکی شکر دارد، نه هر زیری زبر دارد
نه هر چشمی نظر دارد، نه هر بحری گهر دارد^۲

۱. غزالی، ۱۳۹۰، صص ۲۸ و ۳۲.

۲. مولوی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۷؛ همچنین نگاه کنید به، خرمشاهی، ص ۱۳۸۶، ۲۲۱.

به هر روی، چنین شیوه‌ای طبعاً در گزارش جریان راستین تاریخی، بزرگنمایی و زیاده‌روی بیش از اندازه‌ای انجام داده و به ناروا کسان، گروه‌ها، پادشاهان، فرمانروایان، پیشوایان، خاندان‌ها، قبایل ... را به ویژگی‌هایی ستوده که هرگز دارای آن ویژگی‌ها نبوده‌اند؛ و گاهی با همه توان کوشیده بر منش‌های بد و کارهای ناپسند آنها پرده‌ای از انکار و تکذیب بکشد. در آن «روی سگه»، خواهیم کوشید گونه‌ای برابری میان «دو روی سگه» ایجاد کنیم؛ یعنی بی آن که منش‌های نیک، باورهای استوار، مردم‌داری، دادگری، پیشرفت، برگزیدگی ... آنها را بپوشانیم، به منش‌های بد، ناباوری، مردم‌ستیزی، بیدادگری، واپسگرایی، گمنامی ... آنها نیز در اندازه توان و دریافت خود بپردازیم. در این راستا، به عنوان نمونه، برخی از زمینه‌های تاریخی دو خاندان پادشاهی پیش از اسلام؛ ساسانیان - به کوتاهی - و پس از اسلام، صفویه - تا اندازه‌ای گسترده - را مورد بررسی قرار دهیم.

پیداست که من در این کار با کامیابی زیاد روبرو نخواهم شد. گذشته از ناتوانی نهادی در دریافت فلسفه تاریخ، توان بازگویی همه باورها را نخواهم داشت. محدودیت‌های قانونی، خود سانسوری، خودداری از گفتن سخنانی که از دیدگاه مردم و جامعه زشت و ناپسند شمرده می‌شود، هرچند که چنین سخنانی منع قانونی هم نداشته باشد، نداشتن دلیری کافی در بیان برخی از حقایق، از جمله زمینه‌هایی هستند که به ناکامی من کمک خواهند کرد. اما اگر بتوانم اندکی به دگرگونی دیدگاه‌های تاریخ در ایران کمک کرده باشم، نیک بخت خواهم بود. چه بر این باورم که تاریخ ایران نیاز به باز نویسی دارد و باید طرحی نو انداخته شود:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
 فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
 یکی از عقل می‌لافت، یکی طامات می‌بافت
 بیا کاین دآوری‌ها را به پیش داور اندازیم^۱

اما بعد. حافظ می‌فرماید:

جای آنست که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خَرَف می شکند بازارش^۱

در روزگار ناپسامانی به سر می بریم. نخست، ناپسامانی در بازار نشر و آشفستگی بی اندازه در چاپ و پراکنده ساختن کتاب. چه کتاب هایی که ساخته نمی شود؛ چه کتاب هایی که نویسنده کسی دیگری است اما روی جلد، نام آن دیگری به چشم می خورد؛ چه کتاب هایی که با سرمایه های هنگفت به چاپ می رسد و چون خریدار ندارد به رایگان به پراکنده ساختن آن می پردازند. در باره این آشفستگی بهتر است از نمونه هایی سخن بگویم که خود در آن درگیر بوده ام. برخی از کتاب های من در شمارگان ۱۰۰۰ یا ۲۰۰۰ نسخه چاپ و پراکنده شده. اما در روند ده سال یا کم و بیش، هنوز این شمارگان به فروش نرفته و همان چاپ نخست در کتاب فروشی ها به چشم می خورد. در حالی که می دانم خیلی بیشتر از این شمارگان به فروش رفته و دست کم دانشجویان خودم شمارگان زیادی از کتاب را خریده اند. کتابی که در سال ۱۳۸۶، در شمارگان ۱۱۰۰ چاپ و پراکنده شده و بهاء آن ۲۲۰۰ تومان بوده و من بابت نوشتن آن ۱۰۰،۰۰۰ تومان دریافت کرده ام، هنوز در همان مرحله چاپ نخست است اما به بهاء ۱۵،۰۰۰ تومان فروخته می شود. مقاله ای برای گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، با عنوان فتنه وهابیت ترجمه کرده بودم و در مجله معارف اسلامی آن گروه چاپ شده بود. نمی دانم چگونه این مقاله سر از کیهان فرهنگی و برخی دیگر از مجلات درآورد و من به عنوان نویسنده و نه مترجم، معرفی شدم و اکنون در برخی سایت ها از آن کتاب ساخته اند و من روحم از آن آگاه نیست. مقاله ای برای معرفی تاریخ رشیدی، در دانشنامه جهان اسلام از من چاپ شد. با ناپاوری دیدم نام دانشجویی که شاگردم بود و در آن مؤسسه کار می کرد و این مقاله را او به آنجا برده بود، در کنار نام من به عنوان نویسنده چاپ شده. پس از پیگیری و شکایت به مدیر مؤسسه، با یادآوری سخنان بی پایه دانشجوی نامبرده، مرا دلدار دادند و اظهار امیدواری کردند که در آینده همکاری ام را با مؤسسه ادامه دهم. چه می توانستم بکنم؟ آیا

باید روزها و هفته‌ها در پی شکایت سرگردان می‌شدم؟ ناچار چشم پوشی کردم. چه، می‌دانستم که:

هر لحظه وزن در که درین خانه کسی نیست
 بیهوده مکن ناله که فریادرسی نیست
 شهری که شه و شحنه و شیخش همه مستند
 شاهد شکند شیشه که بیم عسسی نیست^۱

چگونه خون در دل لعل موج نزند؟ لعل‌هایی که دغدغه کار فرهنگی داشتند و دارند و گاهی برای چاپ کتابی که برای افزایش آگاهی فرهنگی جامعه و پیشرفت علمی کشور، چاپ آن را سودمند می‌دانستند، حتی خانه یا اسباب‌خانه خود را می‌فروختند تا سرمایه مورد نیاز را فراهم آورند. اما خرف‌ها جز پول درآوردن از یک پیشه شریف، به هر شیوه کثیف روی آوردند و می‌آوردند. این گرگان میش‌نما چه تظاهراتی هم که نمی‌کنند. سعدی شیراز هم شاید در باره آنها گفته :

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
 کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
 این مدعیان در طلبش بیخبرانند
 کان را که خبر شد خبری باز نیامد^۲

دوم؛ تهی شدن عرصه دانشگاه‌ها از لعل‌ها و پرشدنشان از خرف‌ها، و روشن است که چه زبانی از این رهگذر به جایگاه آموزش و دانش و فرهنگ وارد آمده و خواهد آمد. دانشگاه تهی از دانش و فرهیختگان، منش‌نیکو را آموزش خواهد داد یا برتباهی منش رهنمون خواهد شد؟ نگاه ما به برنامه‌های آموزشی و گزینش استاد چگونه است؟ جز این است که به جای نگاه کردن به دانش و توانمندی آموزشی و فرهیختگی و منش نیک استاد، به خاستگاه گروهی؛ جایگاه اجتماعی؛ پایبندی به باورهای ویژه و وابستگی به سازمان یا اندیشه‌ای خاص نگاه می‌کنیم؟ من در پاسخ

۱. فرخی یزدی، ۱۳۸۰، ص ۶۴

۲. سعدی، ۱۳۸۶، ص ۱۸.

یک خرده گیری به نوشته نشدن تاریخ آکادمیک از سوی استادان دانشگاه پاسخ دادم.^۱ پرسیدم کدام آکادمی؟ کدام آکادمیسین؟ کدام آکادمیک؟ کجا آکادمیسین تربیت شده که اکنون بتوان انتظار نوشتن تاریخ آکادمیک داشت؟ جایی که ارزش خذف بسیار بیشتر از لعل است، چگونه می توان کارکرد لعلی درخواست کرد؟ مگر نه این است که فرصت طلبان و سودجویان از هر راهی خود را به جایگاه لعل ها رسانده اند و به ناروا «تکیه بر جایگاه بزرگان زده اند به گزاف؟» مگر نه این است که باز هم خرسند نشده اند و همچنان در پی سود شخصی به هر سوی چشم از دوخته اند؟ سعدی شیراز گویی از پس سده ها نگران آنها بوده که گفته:

سگی را گر کلوخی بر سر آید
ز شادی بر جهد کین استخوانیست
دوکس نعشی اگر بر دوش گیرند
لثیم الطبع پندارد که خوانیست^۲

کجا گفته شده کسی که کار اصلی او بساز و بفروشی است، می تواند استاد دانشگاه باشد و در آموزش و پرورش دانشجو کامیاب باشد؟ یک سوداگر کجا می تواند استاد دانشگاه شود و فرهیختگی و نیک منشی به دانشجو بیاموزد؟ آیا در گذشته استادان نامی و پرآوازه و مایه سرافرازی کشور در جهان دانش و فرهیختگی، سوداگر و پول پرست و در پی آوازه دروغین بودند یا دلدادۀ فرهیختگی و دانایی و پرورش انسان و دانشمند؟ این شیفتگان بی مایه کنونی به نام بلند دانشگاه و استادی نمی دانند که:

هر که گردن به دعوی افرازد
خویشتن را به گردن اندازد^۳

۱. نگاه کنید به، مجله فرهنگ امروز، شماره ۹، سال دوم، دی ماه ۱۳۹۴، ص ۴-۵.

۲. سعدی، ۱۳۸۶، ۱۱۸.

۳. سعدی، ۱۳۸۶، ۲۳.

اگر آن استادان، نامی یافتند و پرآوازه شدند و دانشمندان و اندیشمندان^۱ فرهیخته و نیک منش برای کشور پرورش دادند، تنها به فکر سربلندی جامعه فرهنگی و آموزش انسان‌های دانا و شایسته زندگی پر شکوه انسانی بودند. آن‌ها همواره به خود می‌گفتند:

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلق
که بار منت خود به که بار منت خلق^۱

آنها به روشنی دریافته بودند که :

چو آهنگ رفتن کند جان پاک
چه بر تخت مردن چه بر روی خاک^۲

نمونه‌اش آن بزرگوار سفر کرده است که نزدیک چهل سال در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های کشور درس داد و کتاب‌های بسیار پراچ نوشت و تصحیح کرد، اما از رتبه دانشیاری بالاتر نرفت و در خانه کرایه‌ای به سر کرد و سرانجام به کمک همسرش و با پای پیاده بیمارستان‌ها را پیمود تا شاید بتواند بیماری بهبود ناپذیرش را اندکی تسکین دهد و با همان گرفتاری چشم از جهان فروبست. شگفتا پس از درگذشتش چه مراسم بزرگداشتی که نگرفتند و خرف‌ها چه دست و پایی که نزدند تا خود را به گونه‌ای از شاگردان و ریزه‌خواران خوان او نشان دهند. اکنون عابدان نیرنگ باز برجای او تکیه زده‌اند و چه جای شگفتی است که دانشجو این عابد را ترک گوید و در پی عالم باشد؛ عالمی که اکنون در دانشگاه‌ها به دلیل تنگ نظری و ندانم کاری کمتر پیدا می‌شود و دانشجوی تشنه آموختن به دنبال اوست :

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانگاه
بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گقتم میان عالم و عابد چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را

۱. همان، ص ۶۹.

۲. همان، ص ۲۵.

گفت آن گلیم خویش به در می برد ز موج
وین جهد می کند که بگیرد غریق را^۱

دانشجویان و کسانی که از نزدیک با من آشنا هستند می دانند که من هرگز برای خودم چیزی نخواسته‌ام. زیرا دل‌بسته آموزگاری‌ام و نزدیک چهل سال است که به آموزش پرداخته‌ام و به دنیا و دارایی‌های آن و تعلقاتش سرنسرده‌ام. من دانشگاه و کانون‌های علمی را در دست لعل‌ها می‌خواهم نه خرف‌ها. پس باید از این درد سخن بگویم:
شرح این آتش جانسوز نگفتن تا کی
سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کی^۲

سال‌ها تلاش کردم، پژوهش و بررسی نمودم تا سرانجام جای راستین آرامگاه شیخ زاهد گیلانی را در جمهوری آذربایجان پیدا کردم. خرف‌ها به سختی به تکاپو افتادند و نگذاشتند خبر آن در سطحی گسترده پراکنده شود و در مجلات علمی به چاپ برسد یا در رسانه‌های صوتی و تصویری به نمایش درآید یا شنیده شود. تنها در یک مجله^۳، مقاله‌ای از من در این راستا چاپ شد و سپس آن را در کتابی^۴ که در انتشارات سمت داشتم، پیوست کردم. میکرو فیلم تاریخ رشیدی را با حواله ارزا از آمریکا توسط یک آشنا، در وجه کتابخانه موزه بریتانیا، با نامه نگاری‌های پی در پی به ایران آوردم و در اختیار کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گذاشتم. هیچ نامی از من به میان نیامد. تنها آقای اشکذر نامی که در اواخر دهه هفتاد مسئول بخش اسناد و کتب خطی آن کتابخانه بود، به من لطف کرد و میکروفیلم نکاتیو را تبدیل کرد و نسخه‌ای به من داد و تصحیح و چاپ تاریخ رشیدی در نشر میراث مکتوب از روی همان نسخه انجام گرفت. در سال ۱۳۸۲ ه. ش، که به آمریکا می‌رفتم، به خواست

۱. همان، ص ۶۴.

۲. وحشی بافقی، ۱۳۷۳، ۲۴۱.

۳. در مجله پژوهش‌نامه، با عنوان «خاستگاه نژادی شیخ زاهد و محل کنونی آرامگاه او»، سال سوم، شماره ۱۲، پاییز ۱۳۸۷.

۴. این کتاب، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه نام دارد و با نام استادام، شادروان عبدالحسین نوایی و خود من، در انتشارات سمت چاپ شده و آخرین چاپ آن به سال ۱۳۹۲ (چاپ نهم) مربوط است.

مدیر مسئول نشر میراث مکتوب، به شهر نیو هون^۱ در ایالت کانکتیکات^۲ (یا، کانکتیکت) رفتم تا از دانشگاه یل^۳ نسخه‌ای از رساله شرفیه، اثر صفی‌الدین ارموی را که تنها نسخه خطی آن، در دانشگاه نامبرده بود، به شکلی، کپی یا سی دی یا میکروفیلم برای آن ناشر بیاورم. مقصد من در آمریکا، شهر آتلانتا در ایالت جرجیا بود که تقریباً در جنوب شرق قرار دارد. از آنجا تا نیو هون که در شمالی‌ترین بخش شرقی قرار گرفته، چندین ساعت راه هوایی است. به هزینه شخصی آنجا رفتم. چندین روز در هتل ماندم و چون هیچ نسخه‌ای از آن کتاب خطی، به صورت کپی یا عکس یا میکروفیلم وجود نداشت، هزینه تهیه میکروفیلم را پرداختم و هزینه پست را دادم تا پس از آماده شدن میکرو فیلم، آن را به نشانی من در آتلانتا بفرستند. مبلغ چشمگیری برای مسافرت به دانشگاه یل و برای این کار هزینه کردم و میکروفیلم را رایگان در اختیار ناشر قرار دادم. نامی از من به میان نیامد و تا کنون از سرنوشت آن نسخه هیچ آگاهی ندارم. چرا باید این موضوعات را پیش بکشم؟ چرایش به خذف‌ها برمی‌گردد. ناچار باید جایگاه خذف‌ها و لعل‌ها روشن شود. دانشجو چه گناهی دارد که هزینه‌های کمرشکن را تاب بیاورد و وقت گرانبهاتر از طلایش را صرف کند و سرانجام با انبوهی از انباشته‌های ذهنی بی ارزش که خذف‌ها به نام دانش به او یاد داده‌اند دانشگاه را پشت سر بگذارد و برای آینده کشور قطب‌های علمی پرورش نیابند:

سر چشمه شاید گرفتن به بیل
چو پر شد نشاید گذشتن به پیل^۴

در دانشگاه‌های ما چه کسانی صاحب کرسی هستند؟ گردهمایی‌ها و همایش‌های علمی را چه کسانی می‌آریند؟ چگونه «بر جایگاه بزرگان تکیه زده‌ها به گراف»، پدر خوانده‌های خودخوانده انجمن‌های علمی شده‌اند؟ دستاوردهای علمی و پژوهشی

1. NEW Haven

2. Connecticut

3. Yale

۴. سعدی، ۱۳۸۶، ص ۲۷.

آنها چیست؟ آیا آثار احتمالی که به نام آنها چاپ و پراکنده شده، از اندیشه‌های ذهنی خودشان برآمده یا برآیند سخت کوشی و تلاش دانشجویانی است که ناچار از سکوت شده‌اند؟ خرف‌های نیرومند در دانشگاه‌ها چگونه در درازای چند سال کوتاه و بدون پشتوانه علمی به رتبه استاد تمامی دست یافته‌اند در حالی که لعل‌ها از رتبه استاد یاری تکان نخورده‌اند؟ خرف‌ها چگونه در درازای چند سال تا چهار صد مقاله علمی در نشریات معتبر جهانی به چاپ رسانیده‌اند؟ آیا کسی می‌پرسد نوشتن چند صد مقاله علمی، چند سال به درازا می‌کشد؟ کسی می‌پرسد آن نشریات معتبر جهانی کدام‌ها هستند و چگونه این مقاله‌ها را پذیرفته‌اند؟ راستی چرا از این خرف‌ها آزمون‌های علمی درست و توسط لعل‌های نیک نام و نیکومنش انجام نمی‌گیرد تا «سیه روی شود هرکه در او غش باشد.» چرا هیچ کس یارای بررسی رتبه‌های ساختگی و رانتی خرف‌ها را ندارد؟ خرف‌ها باید بدانند:

یک دو روزی پیش و پس شد و رنه از جور سپهر
بر سکندر نیز بگذشت آن چه بر دارا گذشت^۱

شگفت است که خرف خود را محور تاریخ و فرهنگ و دانش می‌بیند؛ در حالی که از دیدگاه لعل‌ها، تاریخ و فرهنگ و دانش محوریت دارد. از آنجا که خرف‌ها اندیشه‌ای ندارند تا روی کاغذ بیاورند و حتی در نوشتن و سخن گفتن به زبان مادری با سختی روبرو می‌شوند تا چه رسد به تسلط یا دست کم آشنایی با زبان‌های بیگانه و ترجمه و نیز به دلیل ناتوانی در خواندن متون و تصحیح نسخ، راهی جز خرید مقاله از بازار و یا مصادره نوشته‌های دیگران، به هر دلیلی و به هر شیوه‌ای، برای ایشان باقی نمی‌ماند. خرف‌های ناتوان از نوشتن کتاب و فراهم آوردن کتاب‌های پر ارج علمی، بهترین راه ارتقاء رتبه در دانشگاه را همان خرید مقاله از بازار می‌دانند. چون برای ارتقاء رتبه داشتن چند مقاله علمی - پژوهشی الزامی است و همین چند مقاله برای ارتقاء رتبه، تعیین کننده است. امام کدام مقاله علمی - پژوهشی؟ بسیاری از این مجلات نه تنها علمی - پژوهشی نیستند بلکه با علم و

۱. شعرازدولتشاه سمرقندی، شاعر سده نهم هجری قمری.

پژوهش بکلی بیگانه‌اند و خرف‌ها برای سودجویی خود آنها را تأسیس کرده‌اند تا از این نم‌د کلاهی برای خود بسازند و از آن برای نان قرض دادن به همدیگر و باند بازی و رانت خواری استفاده کنند. آیا در مقوله علم و دانش، خرید و فروش کالایی به نام علم می‌تواند جایی در اندیشه عالمان داشته باشد؟ شما هر روز که ایمیل خود را چک می‌کنید چندین ایمیل درخشان می‌بینید که برای چاپ مقاله شما در هر مجله علمی - پژوهشی یا مجلات معتبر علمی جهان، اعلام آمادگی می‌کنند. اما خرف‌ها نمی‌دانند که لعل‌ها برای خرید مقاله، دنبال علم نرفته‌اند، آنها ترجیح می‌دهند از رتبه استادیاری بالاتر نروند و در همان رتبه بمانند تا شرف انسانی و جایگاه علمی خود را نگاه دارند. دانش واقعی به لعل آموخته، آنچه اصل است راستی و درستی است و دانش پایه اولیه آن اصل می‌باشد. استاد لعل کجا و خرید مقاله از بازار کجا؟ استاد لعل کجا و رانت خواری کجا؟ استاد لعل کجا و مال‌اندوزی و دنیاداری کجا؟ نمی‌دانم حافظ شیراز چگونه از پس آن سده‌های دور ما را می‌دیده که گفته :

دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا^۱

خرف‌ها پیشینه‌ای دراز دارند؛ به درازای تاریخ، که اگر جز این بود لعل هم معنی پیدا نمی‌کرد. باید خرف باشد تا لعل هم شناخته شود. اما مردمی خوشبخت هستند که در میان آنها جایگاه لعل همیشه در بالاست و جایگاه خرف در پایین؛ بهاء لعل گران است و بهاء خرف ارزان. بدبخت، مردمی هستند که در میان آنها ارزش خذف بر ارزش لعل پیشی بگیرد. و اگر چنین باشد، نباید این بدبختی را دراز مدت و به سود خرف‌ها انگاشت. چنین پدیده‌ای زودگذر است. زیرا خرف از گل پخته فراهم آمده و سفالینی بیش نیست. اما لعل از درخشش آفتاب جان گرفته و درخشنده و زیبا و سخت شده است. مانند خرف شکستنی نیست و هرچه زمان بگذرد بر

درخشندگی اش افزوده می شود. درست همان طور که خذف با گذشت روزگار سیاه می شود و شکننده می گردد و سرانجام فرو می ریزد.

از روزی که لعل ها روی درنقاب خاک کشیده اند و خذف ها به ناروا برکسی آنها تکیه زده اند، دیگر لعلی پرورش نمی یابد و اگر هم پرورش یابد، بسترهای بایا برای سود بردن از دستاوردهای او فراهم نمی شود. چنین وضعیتی برای آینده فرهنگ و دانش کشور بسیار زیانبار است و خذف ها از آن بی خبرند و لعل ها نگران :

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها^۱

من امیدوارم لعل ها هم خود را کنار نکشند و به پرورش لعل هایی بپردازند که فردایی پر از نور دانش و فرهنگ را به آرزومندان دانایی و روشنایی مژده دهند :

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنایان بنوازد آشنا را^۲

عباسقلی غفاری فرد ۱۳۹۵/۷/۲۲

۱. همان، ص ۳.

۲. همان، ص ۸.

تاریخ نگاری

چیستی تاریخ

مورخان در تعریف تاریخ، سخن بسیار گفته و نوشته‌اند و هر یک دلیل ویژه‌ای برای تعریف خود داشته‌اند. اما در این کتاب، ما در پی بازگویی آنها نیستیم. بسیاری از آن تعریف‌ها اندیشمندانه و علمی است و از روی الگوهای علمی و در چهار چوب قانونمندی‌های تاریخ، ارائه شده‌اند. همان گونه که در پیشگفتار یادآوری شد، من با دریافت خود و به شیوه ساده، به این کار پرداخته‌ام. تاریخ در زمان آفریده شده و زمان نقش بزرگی در تاریخ دارد. هر آفریده‌ای و هر پدیده‌ای در زمان پیدا و پنهان می‌شود. چنان که گفته‌اند؛ تاریخ از لغت «آرخ» به معنی وقت است و تاریخ به معنی توقیت (وقت نهادن) می‌باشد.^۱ با نگاه به این معنی، می‌توان گفت که موضوع تاریخ بررسی هستی هر پدیده‌ای از هنگام آفرینش آن پدیده تا پایان هستی آن پدیده است. به سخن دیگر، تاریخ، آغاز و پایان همه آفریده‌ها و هر پدیده‌ای را در بر می‌گیرد و هیچ پدیده‌ای بدون تاریخ نیست. زندگانی تاریخ به درازای هستی است و آغاز و پایان آن با هستی برابر است. بنابراین نمی‌توان برای تاریخ پایانی در نظر گرفت؛ تا هستی هست تاریخ هم خواهد بود. هر چیزی، هر پدیده‌ای که زمان بر او بگذرد، تاریخی برای خود پیدا

می‌کند. یک تکه سنگ، یک رودخانه، یک دریا، یک کوه، یک درخت، یک حیوان، یک درنده، یک انسان، یک خانه، یک کوی، یک آبادی، یک روستا، یک شهر یک کشور، یک جهان ... که زمان بر آنها گذشته، دارای تاریخ هستند. اگرچه انسان تاریخ را به وجود آورده، اما این بدان دلیل است که تاریخ بدون انسان قائم به ذات نیست، و به اصطلاح فلسفه، انسان جوهر است و تاریخ عرض می‌باشد. این در راستای پیوستگی آدمی با تاریخ شکل گرفته وگرنه، تاریخ به معنی «وقت نهادن» خیلی پیش از انسان، از ازل بوده، اما انسان نبوده تا گفته‌های تاریخ را به صورت شفاهی جمع آورد و سپس آن را مکتوب سازد.

این مکتوب سازی تاریخ «تاریخ نگاری» که شیوه ایرانی آن در این پژوهش مورد نظر ماست، در گذر روزگار دگرگونی‌هایی می‌یابد و ناچار از چرایی و چگونگی (فلسفه تاریخ) سخن به میان می‌آید. این چرایی چگونگی به زبان ساده چیست؟ برای نمونه، رودخانه‌ای را از نظر زمانی در نظر بگیریم که توانسته باشند عمر آن را از زمان پدیدار شدن تا دوره خاصی دقیقاً برآورد کنند. این همان صورت ساده تاریخ آن رودخانه است. هرگاه در پی چگونگی پدیدار شدن، علت پدیدار شدن، سرچشمه، پیچ و خم‌ها، مقصد نهایی، شوری و شیرینی، آفریده‌های زنده درون آن باشیم، سخن از فلسفه تاریخ به میان آورده‌ایم که از زمینه‌های بسیار بایای تاریخ نگاری است.

سودمندی تاریخ و نگاه به آن در گذشته و اکنون

تاریخ، در گذشته و در چرخه سنتی، وبال مورخ، وزر ملت و مایه ننگ و عار علم بود. پس از آن که جامعه غربی از زندان و حصر دو نشانه استبداد و اختناق و سرپرستان نادانی یعنی قیصر و کلیسا آزاد شد، مورخ نیز از دیوژگی دربار و تنگنای کرنش و ستایش آحاد، به درون اجتماع و میان مردم گام نهاد و به کرانه‌های دور و بی‌پایان پیوست.^۱ به گمان من این جهش در ایران هنوز در آغاز راه است و برای

۱. رادمش، ۱۳۷۹، مقدمه، ص ۵.

رسیدن به نقطه دلخواه هنوز فاصله زیادی دارد و در سال‌های اخیر هم هرچه داشته به برکت اندوخته‌های گذشته و اساتید بنام و فرهیخته‌ای بوده که دیگر جانشینی برای آنها پیدا نمی‌شود و انگیزه‌ای هم برای پرورش استاد فرهیخته و فرزانه و آگاه به دانش تاریخ به چشم نمی‌خورد.^۱ این دانش شریف که خود واضع فلسفه تاریخ، ولتر، آن را نبش قبر مردگان دانسته^۲، جایگاه راستین خود را در میان مردم ایران پیدا نکرده، بیش از هفت دهه پیش، اندیشمندی گفته که یکی از بیچارگی‌های ایرانیان این است که تاریخ خود را نمی‌خوانند.^۳ همین ولتر که تاریخ را نبش قبر مردگان دانسته، در سودمندی آن گفته، اگر مطالعه تاریخ نباشد، در فرانسه با سن بارتلمی‌ها و در انگلستان با کرامول‌ها روبرو خواهید شد.^۴

شاید بتوان سودمندی زیادی برای تاریخ در نظر گرفت، اما در گنجایش این کتاب و در چهار چوب پژوهش کنونی، می‌توان گفت که آشنایی با تاریخ انسان را از بسیاری از فریب‌های حقارت آمیز، از بسیاری دلخوشی‌های بی‌حاصل نگه می‌دارد و نگاه انسان را، آن مایه قوت تعمق می‌بخشد که در ورای حوادث، آنجا که چشم

۱. در یک مجله فرهنگی شکوه کرده بودند که چرا دانشگاهیان تاریخ آکادمیک نمی‌نویسند و بار سنگین آنها را اندیشمندان دانش‌های دیگر به دوش می‌کشند. در پاسخ نوشتیم: اگرچه من سپاسگزار این اندیشمندان هستم، اما کسی از آنها خواهش نکرده که بیایند و در حوزه تاریخ نگاری قلم بزنند. به خواست خود آمده‌اند و پاداش درخوری هم یافته‌اند، زیرا به آوازه‌ای دست یافته‌اند که در شاخه خود هرگز به آن دست نمی‌یافتند. از این گذشته، کجا آکادمیسین پرورش داده‌اید که اکنون تاریخ آکادمیک می‌خواهید. جز این است که سرپرستی حوزه تاریخ را به مشتی رؤسای خودگمارده سپرده‌اید که از راه رانت خواری و وابستگی و باند بازی، به گزاف بر جایگاه بزرگان تکیه زده‌اند. کدام آکادمیسین تاریخ را پرورش داده‌اید که با ادبیات، فلسفه، علوم سیاسی در گام نخست؛ و دیگر شاخه‌های دانش در گام‌های بعدی آشنا باشد؟ شما که تاریخ نگاری آکادمیک غربی‌ها در تاریخ ایران را به رخ می‌کشید، چند سده با تاریخ نگاری آنها فاصله دارید؟ آیا آکادمیسین غربی مانند آکادمیسین ایرانی، خود را محور تاریخ و دانش می‌بیند یا به محوریت تاریخ و دانش می‌اندیشد؟ آیا آزاداندیشی و آزادی قلم تاریخ‌نگار شما در همان اندازه تاریخ‌نگار غربی است؟ (برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به، غفاری فرد، مجله فرهنگ امروز، ۱۳۹۴، شماره ۹، صص ۴-۵).

۲. ادواردز، ۱۳۷۵، ۴.

۳. کسروی، ۱۳۷۸، ۱۳۴.

۴. زرین کوب، ۱۳۷۵، ۱۹.

عادی چیزی نمی بیند نفوذ کند و زندگی کوتاه خویش را - از راه تاریخ - با زندگی دراز گذشته انسانیت پیوند دهد و آن را عمیق تر و پرمعنی تر کند.^۱ حقیقت های ناچیز و تلخ، هزاران بار بر دروغ های فریبنده و ستایشگرانه برتری دارند. وظایف تاریخنگار منزّه داشتن و سالم سازی تاریخ است. چه این خدمت تاریخنگار، آدمیان را از دروغ، فریب، ریا، دورویی، ناباوری، و بی شرمی نگاه می دارد.^۲ بنابراین، ما اکنون می توانیم بیشترین سودمندی از تاریخ به دست بیاوریم؛ چه منش مردم ایران بسیار دگرگون شده آسیب سختی دیده است تا آنجا که دیگر در جستجوی دانش - در چهارچوب راستین آن و نه در چهارچوب دروغین و گرفتن یک گواهی - نیست. دانشی که می تواند بزرگی، شکوه، جایگاه، و انسانیت او را بازگرداند. منش های ستوده به دست فراموشی سپرده شده، خودخواهی و خود بزرگ بینی و توجه به ظواهر، گسترش بسیار چشمگیری یافته. مردمی که تاریخ کشور خود را نمی خوانند بیچاره اند. چشم نمی گشایند تا پیرامون را به روشنی ببینند، راستی چرا شمار چشمگیری از مردم ایران به جای آن که به صفای درون و پرورش اندیشه های والای درک و استنباط و پاکی باور و جایگاه انسانی باشند، در پی شکمبارگی است و به سخن دیگر، بنده شکم هستند تا دارنده اندیشه؟ بهترین نمونه در این راستا، گزارش های رسانه های همگانی است که همواره می بینیم و می شنویم در روزهای ویژه ای از سال و مناسبت ها، در جشن و سوگواری - مانند نوروز و ماه رمضان و دهه نخست ماه محرم - سخن از عرضه کافی گوشت و مرغ و برنج و ماهی و میوه... و گران نشدن ارزش آنها سخن می گویند. آیا جشن و سوگواری برای خوردن است؟ آیا چند درصد این مردم با فلسفه راستین این جشن ها و سوگواری ها آشنا هستند. چند در صد آنها به سیر تاریخی و سرگذشت راستین این رویدادهای بزرگ بشری آگاهی دارند؟ بیچارگی بسیاری از این مردم، آن است که چنان دچار کمبود شخصیت می شوند که با مدرک پرستاری یک اتاق دوازده متری را مطب می کنند و در روی تابلوی آن می نویسند، ساختمان پزشکان؛ در یک دخمه نانوائی می سازند و می نویسند با مدیریت جدید؛ در دشتی

۱. همان، ۱۸.

۲. رضا، ۱۳۸۲، ۱۱.

بی آب و علف و دور از آدم و عالم، کلبه‌ای می‌سازند و می‌نویسند مؤسسه آموزش عالی، در ناکجا آباد، دانشکده میخ سازی درست می‌کنند تا خود و همکارانشان را اعضای هیأت علمی بنامند و با پلاکاردهای شادباش و دیوار نوشته‌های رنگارنگ چندین متر از فضا را پر می‌کنند. انتخاب هر وزیری، وکیلی، نماینده‌ای، مدیرکلی چه هزینه‌های سنگینی در این شادباش گویی‌ها در رسانه‌های همگانی و بر روی در و دیوار، به بودجه کشور تحمیل می‌کند. کار به جایی می‌رسد که از فرط خود بزرگ بینی، داشتن ماشین شاسی بلند از نیازهای بایا شمرده می‌شود، و در حالی که خیلی‌ها به زحمت نان شب خود را به دست می‌آورند می‌کوشند به هر شیوه‌ای و از هر راهی که شده یک ماشین شاسی بلند بخرند و خود کم بینی‌شان را جبران کنند. در حالی که به سختی امرار معاش می‌کنند، چندین میلیون تومان بابت پوشیدن یک پیراهن سفید در شب عروسی - که آن هم از سنتی است که به عاریت گرفته شده - می‌پردازند؛ برای زندگی مشترک در دخمه‌ای که با هزار بدبختی کرایه آن را می‌پردازند، چنان جهیزیه‌هایی فراهم می‌کنند که برای جا دادن آنها به مشکل بزرگی دچار می‌شوند و گاهی برای داخل بردن یخچال ساید بای ساید، در خانه را از جایی می‌کنند. در تالارهای گران جشن عروسی می‌گیرند تا به خیال خودشان آبرو به دست بیاورند. اما فردای عروسی بار سنگین وام‌ها کمرشان را می‌شکند و زندگی مشترک را شکننده می‌کند و چه بسا جدایی زودرس فرا می‌رسد. در گذشته، زندگی مشترک به معنی آغاز یک زندگی نوین پر از مهر و محبت و ایجاد یک کانون گرم برای اعضای خانواده بود. اما اکنون بسیاری از زندگی‌های مشترک به یک سوداگری بی معنی، مانند تعیین سکه‌های طلا به عدد سال تولد و کارهایی که نمونه‌هایش در بالا گفته شد، تغییر یافته. بخش بزرگی از این بیچارگی‌ها به بی خبری مردم ایران از تاریخ خود برمی‌گردد. نخواندن تاریخ موجب می‌شود که ناآگاهی مردم بیشتر شود؛ نه گذشته خود را دریابد که پایگاه آینده اوست و نه حال را ببیند تا آینده را بسازد. در روزگار قاجار که میان بزرگان درباره بانک بحثی در گرفته بود، یکی می‌گفت، ثمره بانک را مردم اروپا می‌دانند که دویست سال است تخم آن را در کشور خویش کاشته‌اند. دیگری پاسخ داده، گمان ندارم که بانک فرنگیان از بالنگ ما لذیذتر باشد، چه ایرادی دارد